

# کارگاه اندیشه (۱)

دفتر اول : گفت و گو

از مجموعه کارگاه‌های اندیشه

احمدرضا آذر

تألف: احمدرضا آذر

ناشر: سرویاسین

صفحه آرایبی و گرافیک : عامر سلامت

تصویر سازی : زهرا شیخ با نظارت احمدرضا آذر

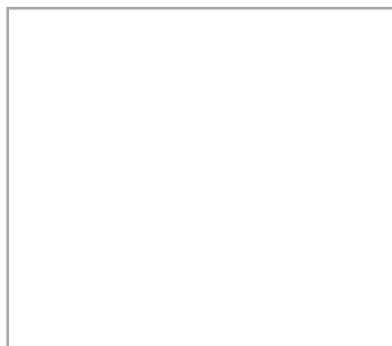
چاپ اول : شهریور ۱۳۸۸ تیراژ : ۵۰۰۰ نسخه

چاپ : / صحافی :

قیمت :

شابک :

حق چاپ برای ناشر محفوظ است



بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیم به همه‌ی آینه‌هایی که مقابل آینه‌ام نشستند و مرا میهمانِ لطف بی‌نهایت خود کردند

مقدمه

وقتی قرار شد بین هنرجویانم در کلاس‌های نقاشی بزرگسالان، فضای نقد را توسعه دهم تا پایه‌ی هم پیشرفت کنیم، متوجه حلقه‌های مفقوده‌ی زیادی شدم که بارزترین آن‌ها فقدان تحلیل‌های انتقادی بود. قبلاً در تجربه‌های «توسعه‌ی خلاقیت کودکان» متوجه شده بودم که آن‌ها ظرفیت بالایی برای یادگیری تفکر منطقی و قیاس در فضای گفت‌وگو دارند. برای همین مطالعات جدیدی را با عنوان «کارگاه اندیشه» شروع کردم که بحمدالله پس از چند سال، اینک نتایج درخشان آن را در تحلیل‌های استوار و نظرهای منطقی همراهان جوانم مشاهده می‌کنم. بحث‌های مترقی که در محیط این کارگاه‌ها شکل گرفته، ساخته‌ی ذهن نگارنده نیست، بلکه شکوفایی عینی است که در این جوّ مساعد تحقق یافته است.

در سالیانی که به مطالعه، آموزش و پژوهش در زمینه‌ی توسعه‌ی خلاقیت گذرانده‌ام، نیاز به این نوع کارگاه‌های اندیشه را با تمام وجود لمس کرده‌ام و بر این باورم که آموزه‌های مطرح شده در آن‌ها نه فقط برای نوجوانان بلکه برای تمام سنین مفید است. بسیار اتفاق می‌افتاد که دامنه‌ی بحث‌های همراهانم تا خلوت خانه‌هاشان ادامه می‌یافت. طوری که گاه علاوه بر والدین، پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها نیز در بحث‌ها

وارد می‌شدند و با حضور پویای خود در جلسات ارزیابی که پس از هر ده جلسه با والدین داشتیم، دلگرمی و انگیزه‌ی مضاعفی را برای ادامه‌ی راه پدید می‌آوردند.

امید است این شیوه تا آن‌جا توسعه یابد که در همه‌ی مدارس کشور، ساعاتی به کارگاه اندیشه اختصاص یابد و محصلان و مربیان را بیش از پیش به رشد خلاقیت ذهنی و اندیشه‌ورزی سوق دهد. تجربه‌ی کارگاه اندیشه نشان داد که بی‌علاقه‌گی محصلان به بعضی از درس‌ها را می‌توان با گفت‌وگو و تحلیل درست، به علاقه‌مندی مبدل کرد.

در پایان از همه‌ی کسانی که در گفت‌وگوها مشارکت داشته‌اند و نام‌شان در این کتاب برده شده است، سپاس گزارم. شایان ذکر است؛ یک‌بار خواندن مجموعه‌ی کارگاه اندیشه به تنهایی کافی نیست. برای بهره‌مندی بیشتر و درونی شدن مفاهیم، توصیه می‌شود پس از مطالعه‌ی هر بخش، موارد مطرح شده - به شیوه‌ی که در کتاب آمده است - با دیگران به بحث گذاشته شود تا تأثیرشان عمیق‌تر گردد.

چشم انتظار روشنگری‌های همه‌ی عاشقانی که به بالندگی فرزندان سرزمین‌مان می‌اندیشند

احمد رضا آذر

سلام

به کارگاه اندیشه خوش آمدید

من سارا هستم. دستم را بالا برده ام تا به سؤال استاد حامد جواب بدهم. قرار است هر هفته در این کلاس، ببخشید در این کارگاه (چون استاد حامد می‌گوید این جا شاید کلاس هم باشد ولی بیشتر یک کارگاه است) دور هم جمع بشویم و با راهنمایی استاد درباره‌ی چیزهای مختلفی بحث کنیم.

این جا میز اول و دوم نداریم، همه بصورت دایره‌ای نشسته‌ایم. استاد حامد هم در جمع ماست. او می‌گه ارزش من با شما یکی است

فقط اطلاعات من کمی بیشتر از شماست پس شما را راهنمایی می‌کنم تا با هم پیشرفت کنیم. توی کارگاه استاد حامد مهربان، سر صحبت را باز می‌کند و ما هم یکی یکی وارد بحث می‌شویم و دیگه.

قبل از شروع، بهتر است دوستانم را به شما معرفی کنم:

دختر سمت راست من، ساجده است که دو دستی به فکر فرو رفته. بعدی ویداست با روسری زرد که برگشته و شما را نگاه می‌کند. بعد از ویدا، مهران و علیرضا نشسته‌اند. صورت مهران هم معلوم نیست، در صفحات بعد او را می‌بینید. دو نفر بعدی هم فاطمه، خواهرم و زهرا هستند. زهرا معمولاً با یک دست فکر می‌کند. قیافه‌ی فاطمه هم موقع فکر کردن خیلی با مزه می‌شود.



### دفتر اول : گفت و گو

و اما بشنوید از استاد حامد:

خوب دوستان، حالا که قرار است مدت زیادی دور هم بنشینیم و صحبت کنیم، بهتره از گفت و گو شروع کنیم. این جلسه، سارا منشی جلسه است. حرف‌های ما را می‌نویسد تا بعداً چاپ کنیم و دوستان دیگر شما هم در بحث‌های ما شریک شوند. یادتان باشه هر وقت سؤال کردم، اول دستتان را بالا ببرید و صبور باشید تا به نوبت حرف بزنیم و منظور همدیگر را بهتر بفهمیم. این جا ما شریک هم هستیم نه رقیب. از شما کسی می‌دونه اسم جلسه ما چیه؟



بچه‌ها هر کدام چیزی گفتند: اتاق، کلاس فکر، زنگ هم صحبتی و علیرضا با صدای بلندتر گفت: کارگاه اندیشه.



استاد: صبر کنید، قرارمون چی شد؟ اگر همه با هم حرف بزیم چی می‌شود؟

زهرآ: صدا به صدا نمی‌رسه.

استاد: آفرین. اولین شرط گفت و گو این است که اول یکی بگوید و بعد دیگری.

برای همین می‌گویند گفت‌وگو؛ یعنی او گفت حالا تو بگو.

استاد ادامه داد: بله، این جا کارگاه اندیشه است. کسی می‌داند کارگاه یعنی چه؟





علیرضا دستش را بالا کرد و گفت: جایی که بشه حرف زد.  
بعضی از بچه‌ها زیر زیرکی خندیدند. استاد حامد با لبخند  
پرسید: مگر ما در کارگاه نجاری یا آهنگری حرف می‌زنیم؟  
علیرضا بدون اینکه دستشو بالا ببره چون طرف سؤال بود،  
گفت: نه، توی کارگاه نجاری باید نجاری کرد و در کارگاه  
آهنگری، آهنگری.

[www.sarveyasin.ir](http://www.sarveyasin.ir)

استاد به او آفرین گفت و از بچه‌ها سؤال کرد کارگاه محل و فرصت کاره تا چه اتفاقی بیفته؟  
عده ای دستشونو بالا بردند، عده ای هم در رقابت با همدیگه جواب دادند. استاد وانمود کرد  
صدای اونا رو نمی‌شنود، روبه ساجده که دستش هنوز بالا بود گفت: کارگاه محل فرصت کاره  
تا چه اتفاقی بیفته؟

ساجده: تا چیزی درست شود و به وجود بیاید.







استاد حامد از این جواب هوشمندانه و عاقلانه خیلی خوشش آمد و پرسید: مهران! تو چطوری این مطلب را فهمیدی؟



مهران: استاد، خواهرم به کارگاه طراحی می رود، من هم به کارگاه اندیشه. ما در چیزهایی با هم مشترکیم. با مقایسه‌ی آن‌ها به این نتیجه رسیدم.



استاد حامد خوشحال: آفرین، اصلاً ما اینجا جمع شدیم تا به درک این مقایسه‌ها برسیم، ما با مثال‌ها و مقایسه‌ها و نتیجه‌گیری‌ها می‌توانیم علاوه بر دانستن خیلی چیزها، اون‌ها را بفهمیم.



زهرا دستش را بالا کرد و با تعجب پرسید: مگه چیزهایی را که می‌دانیم نفهمیده‌ایم؟



استاد: زهرای عزیز، مسلماً در جلسه‌ای درباره‌ی دانستن و فهمیدن بحث می‌کنیم. ولی ما خیلی از چیزها را که می‌دانیم، نفهمیده‌ایم



استاد خوشحال از جواب خوب او پرسید: در این کارگاه چه چیزی را می‌خواهیم درست کنیم؟



سارا دستش رو بالا برد و با اشاره استاد گفت: اندیشه و فکر.



فاطمه: مگر فکر کردن کارگاه می‌خواهد؟



استاد: آفرین، کسی می‌تونه جواب بده؟



همه ساکت بودند که ویدا گفت: لابد نیاز دارد که جمع شدیم.



مهران که بغل دستش بود، گفت: فکر کنم ما در این کارگاه می‌خواهیم با روشی، اندیشه و فکرمون را پرورش بدهیم. بعد می‌تونیم در جاهای دیگه حتی در یک اتاق تنها هم فکر کنیم.

ساجده: پس دو نفر که گپ می‌زنند هم گفت و گو



نمی‌کنند؟

استاد: بله درسته، ما کم کم داریم گفت و گو می‌کنیم.



مهران: پس داریم درس می‌گیریم؟

استاد: درس می‌گیریم، اما منظورم این نبود.



ویدا: شما بگین!



استاد: نه ، شما باید بگین.



ویدا : پس ما برای چی کلاس اومدیم؟

فرق بین آدم‌های اندیشمند و غیراندیشمند هم در همین فهمه. مطمئن باش در همین گفت‌وگوی امروز هم به این مسئله برخورد می‌کنیم . حالا کسی می‌دونه گفت‌وگو یعنی چه؟



تقریباً همه دستشون بالا بود که علیرضا شروع کرد به گفتن: استاد یعنی، حرف زدن.



استاد اخم‌هاشو کشید توی هم و گفت: علیرضای عزیز، این جا محل مسابقه نیست، دستت را که بالا می‌بری، با اجازه‌ی مربی، معلم یا استادت می‌توانی نظرت را بگی؛ باید بگم نه حرف زدن گفت و گو نیست.



با اشاره سر استاد سارا گفت: یعنی، هم صحبتی کردن؟



استاد با لبخند و حرکت سر گفت: نه. هم‌صحبتی دلیل بر

گفت‌وگو نیست.

فاطمه: ویدا، این جا کار گاهه. دوباره این قدر گیر نده!

ویدا: به تو ربطی نداره.

استاد مثل این که بخواد دعوی آنها را حل و فصل کنه یک دستش را به طرف ویدا و دست دیگرش را به طرف فاطمه دراز

کرد و گفت: با هم جدل نکنید.

سارا: جدل؟!!

استاد: بله، آن ها با هم مجادله و اصطلاحاً بگو مگو می کنند.

ساجده: پس، **مجادله** یا **بگو مگو** هم **گفت و گو** نیست .



نمی‌دهیم بلکه این‌جا کارگاهه و به‌جای رقابت باید مشارکت کنیم.

ساجده از استاد خواست تا حرف خود در مورد آدم عاقل را دوباره تکرار کند تا او بنویسد.

استاد پرسید: منظورت سخنی هست که گفتم؟

سارا دستش را بالا برد و پرسید: استاد، سخن و حرف و صحبت فرق دارند؟

استاد که راضی به نظر می‌رسید گفت: دقیقاً، در سخن معنی هست و ارزشی برای گفتن آن وجود دارد.

مهران: پس مصاحبه‌های معمولی که در تلویزیون می‌بینیم، **گفت‌وگو** نیست؟

استاد دوباره لبخند زد. خیلی از کشف ساجده خوشش آمده بود. پس از تأیید حرف او ادامه داد: بچه‌ها در گفت‌وگو، دو طرف یا طرف‌های **گفت‌وگو** باید سخن‌های همدیگر را گوش کنند و ...

علیرضا: فهمیدم، **گفت‌وگو** یعنی خوب حرف‌های همدیگر را گوش کنیم؟


استاد: علیرضا، زود قضاوت نکن و صبور باش. حرف‌های مرا خوب گوش کن و در ذهنت فقط به دنبال جواب نگرد. علیرضا دوباره وسط حرف‌های استاد پرید: مگه شما سؤال نکردین؟

فاطمه: انگار تو نمی‌فهمی، باید تحمل داشته باشی، هی می‌پری وسط حرف‌های استاد.

استاد از فاطمه خواست سکوت کند و گفت: علیرضا باید عاقل باشی. آدم عاقل خوب می‌شنود، خوب می‌بیند، با تحمل است و عجله نمی‌کند. به خاطر همین سنجیده جواب می‌دهد. باز هم تأکید می‌کنیم ما این‌جا مسابقه



استاد: به اون‌ها می‌شه گفت گپ زدن یا حتی مصاحبه. استاد  
جمله خودش در مورد آدم عاقل را روی تخته نوشت و دوباره  
نشست.



آدم‌های عاقل خوب می‌بینن، خوب می‌شنون، صبورن و  
تحمل دارن و عجله نمی‌کنن تا مطالب یا موارد را خوب ببینن  
یا بشنون و بخاطر همین خوب و سنجیده نظر یا جواب می‌دن.  
برای نتیجه‌گیری بچه‌ها باید دقیق و با حوصله ببینید، بشنوید و  
تحلیل کنید.

استاد سکوت کرد: کسی سؤالی نداره؟. هیچ کس حرفی نزد، فقط علیرضا و ویدا گفتند: نه.

استاد پرسید: پس معنی تحلیل چیه؟

بچه‌ها به هم نگاه کردن و ساجده دستش را بالا برد و یکی از درس‌های علوم اول راهنمایی را تعریف کرد. معلوم بود اونو می‌دونه ولی هنوز نفهمیده.

استاد: هر وقت چیزی را بلد نیستید حتماً پرسید، ما خیلی از کلمات رو می‌شنویم و فکر می‌کنیم آن‌ها را فهمیدیم ولی بیشتر وقت‌ها اینطور نیست.

مهران: میشه مثال بزنید؟

استاد: همین گفت و گو.

مهران دوباره پرسید: تحلیل یعنی چه؟



استاد: در مورد تحلیل هم در یک کارگاه دیگه بحث خواهیم کرد اما الان **گفت و گو** را از نظر لفظ و کلمه تا معنی آن تحلیل می‌کنیم، البته تحلیل به معنای حل کردنه؛ همان‌طور که غذا با جویدن و مخلوط شدن با بزاق دهان حل می‌شود و بعد در معده با آغشته شدن به شیره معده بیشتر حل میشه تا در روده‌ها هضم صورت بگیره، فهمیدن هم به معنی هضم موضوع در ذهن است. فعلاً همین مقدار برای فهم تحلیل کافیه. حالا

لفظ **گفت و گو** را بررسی می‌کنیم.

ساجده دستشو بالا برد و گفت: استاد، دو نفر که مذاکره می‌کنن، یعنی **گفت و گو** می‌کنند؟  
استاد: نه، چون آنها هر کدام به خاطر منافع و سود خود بحث می‌کنند و حتی حرف‌ها و صحبت‌های زیادی را از قبل آماده کردند.



زهره: یعنی استاد، درس گرفتن هم **گفت و گو** نیست.

استاد: نه، نیست. ولی درس معلم هم می‌تونه بهانه‌ای برای **گفت و گو** باشه. ما توی **گفت و گو** حرف و صحبت آماده کمتر داریم. بیشتر سؤال از پیش تعیین شده داریم یا موضوعی برای **گفت و گو** کردن انتخاب می‌کنیم.

فاطمه: استاد، من تفاوت سخن را با حرف هنوز نفهمیدم.

استاد از او تشکر کرد که این مطلب رو بیان کرد و گفت: بچه‌ها اگر کسی فهمیده بگه.

مهران دستش رو بالا برد و گفت: سخن، جمله و گفتاری است که با معنی

باشه و ارزش شنیدن داشته باشه.

استاد: می‌تونی مثال بزنی؟

مهران کمی خجالت کشید و گفت: نمی‌دونم.

استاد: ببینین بچه‌ها وقتی ما چیزی را فهمیده باشیم حتماً می‌توانیم آن را به دیگران هم بفهمانیم. اکثر سخنان کتاب‌های مقدس یا بخشی از ادبیات با ارزش هر کشور پر از سخن است؛ در اصل، در سخن ارزشی است که به درد انسان‌ها و آدم‌ها می‌خورد. به طور مثال؛ دانشمندی گفته: **«اگر کسی چیزی یا مطلبی را بفهمد و یاد بگیرد باید بتواند آن مطلب را به مادر بزرگ خود نیز یاد بدهد.»** این گفته، سخن با ارزشی است.

ویدا: کدام دانشمند؟

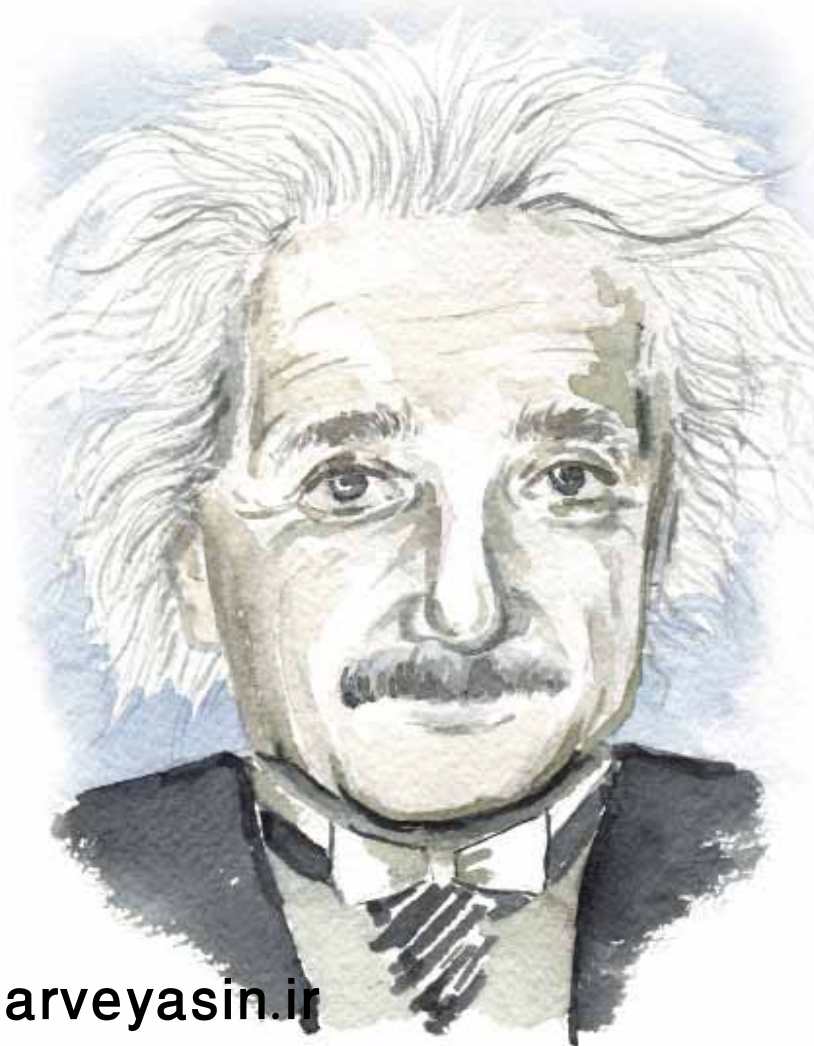




استاد: فکر می‌کنم «انیشیتین»، ولی مطمئن نیستم باید دوباره تحقیق کنم تا مطمئن شوم.  
سارا: یعنی استاد شعرهای سعدی یا حافظ همه سخن هستند؟

استاد: بله، دقیقاً. حتی نمایشنامه‌های مشهور دنیا نیز بیشتر به‌خاطر سخنان آن‌ها مشهورند یا شاهنامه‌ی فردوسی، پر از سخن است.

علیرضا: پس استاد با سخن **گفت‌وگو** می‌شود؟  
استاد پاسخ داد: دقیقاً، **در گفت‌وگو عمل شنیدن و شنیده شدن وجود دارد و سخن رد و بدل می‌شود.**  
ساجده ادامه داد: مذاکره و گپ زدن هم نیست.  
فاطمه: پس گفت‌وگو را هم فهمیدیم.  
مهران: مگر استاد نگفت نباید عجله کنیم.





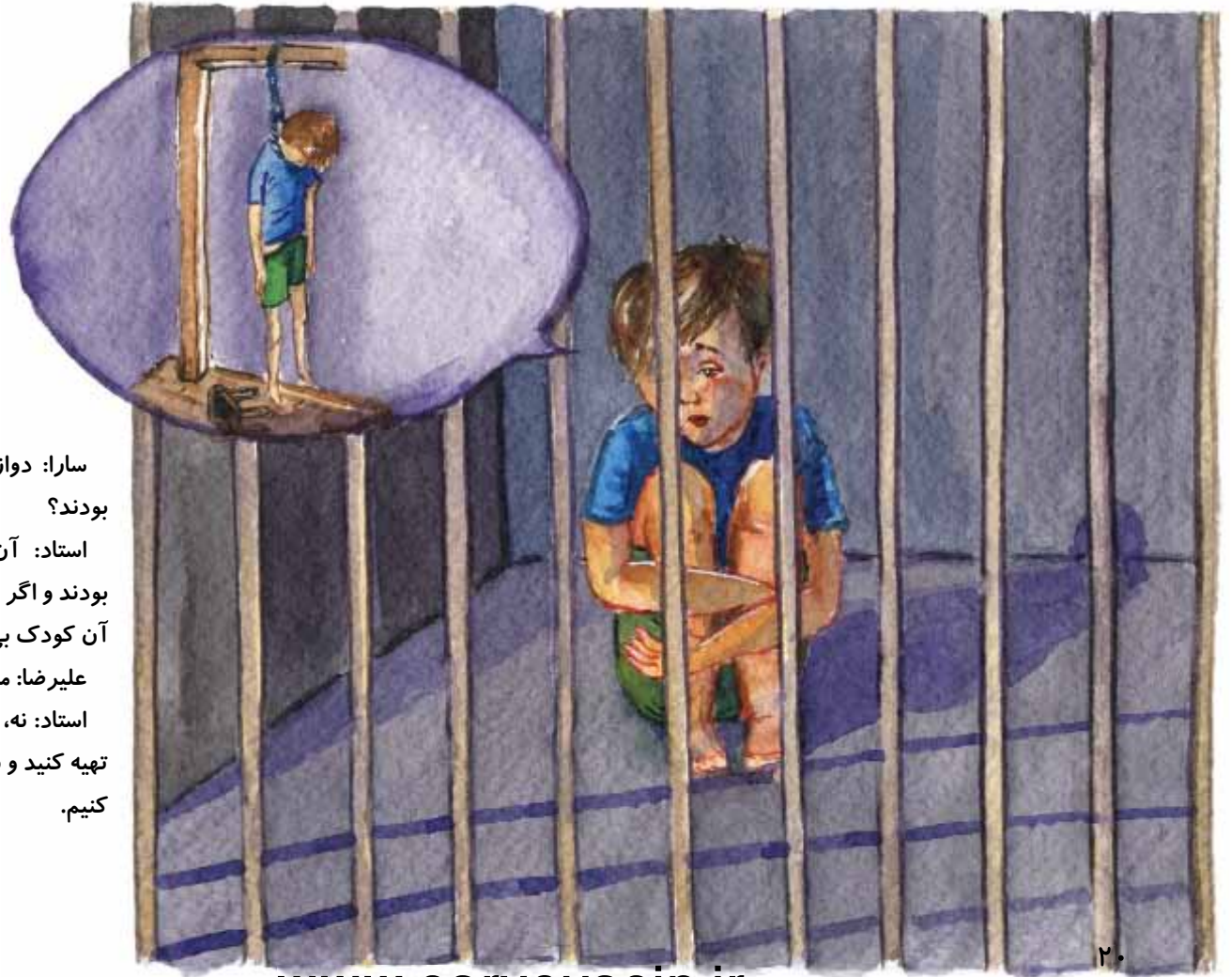
استاد ادامه داد: همین‌طور است، در گفت‌وگو اگر یک طرف **گفت‌وگو** از اساس و پایه حرف‌های طرف مقابل را نپذیرد این **گفت‌وگو** هم خراب می‌شود.

ویدا: استاد برای من هم سؤال بود چطور با کسی که من و فکر مرا قبول ندارد **گفت‌وگو** کنم؟  
استاد: چطور مگر؟

ویدا: وقتی به هم کلاسیم گفتیم می‌خواهم به کارگاه اندیشه بروم و استادم گفته درس‌هایی را که یاد می‌گیریم به دوستانمان هم یاد بدهیم مرا مسخره کرد و گفت در مورد چیزهای جالب مثل کارتون و سریال‌های خنده دار حرف بزن.

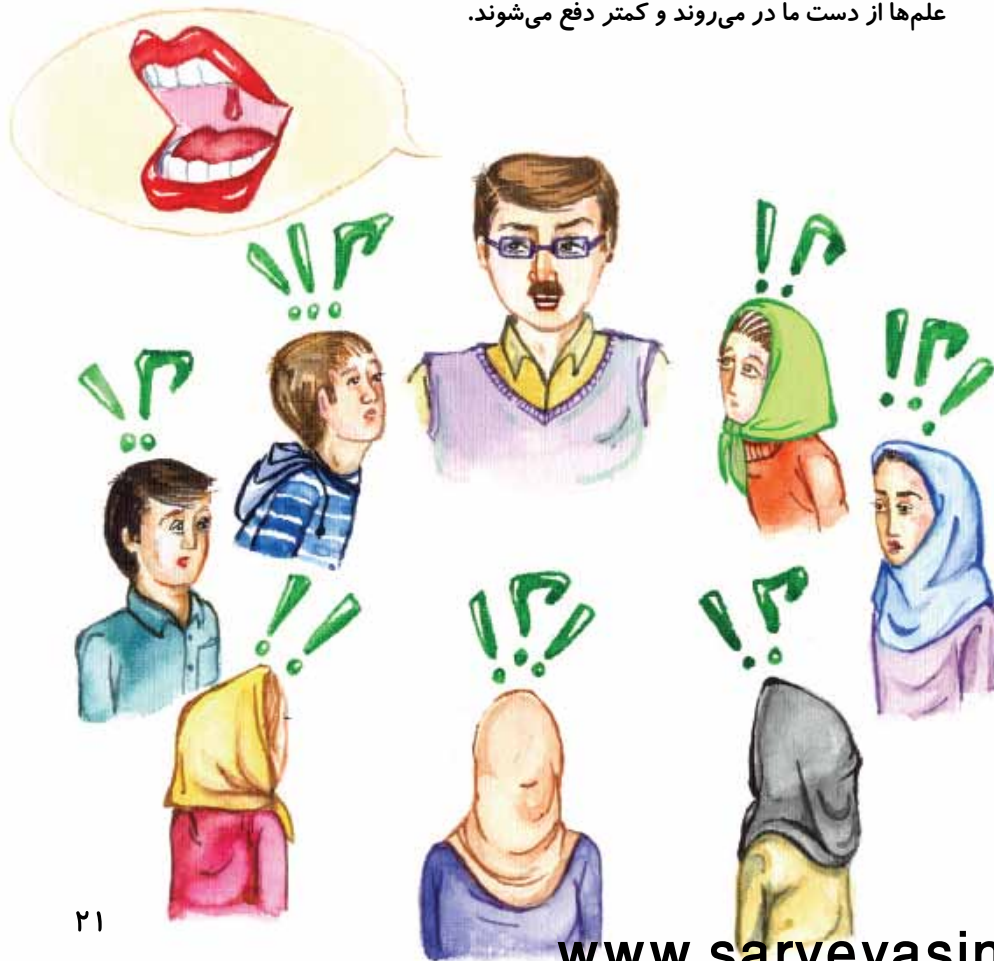
استاد: این که شما بتوانید کسی را که اهل **گفت و گو** نیست به میدان **گفت و گو** بیاورید این یک هنر است. اصلاً هنرمندان واقعی، استاد **گفت و گو** هستند. به طور مثال؛ من از شبکه‌ی چهار فیلمی دیدم به نام دوازده مرد خشمگین که یکی از آن‌ها یازده نفر دیگر را به سخن گفتن و شنیدن و اندیشیدن واداشت و جان یک کودک بی‌گناه را نجات داد.





سارا: دوازده مرد خشمگین چه کاره بودند؟  
استاد: آن‌ها هیئت منصفه‌ی دادگاه بودند و اگر رأی به بی‌گناهی او نمی‌دادند آن کودک بی‌گناه اعدام می‌شد.  
علیرضا: می‌شود داستان‌ش را بگویید.  
استاد: نه، ولی شاید بتوانید فیلم آن را تهیه کنید و بعد یک جلسه روی آن بحث کنیم.

هضم کنه، هر چه فکر ما پیشرفت بکنه کمتر خبرها و علمها از دست ما در می‌روند و کمتر دفع می‌شوند.



ساجده: استاد نتیجه‌ی صحبت قبلی شما معلوم نشد.

استاد از نکته سنجی او خوشش آمد و ادامه داد:  
بچه‌ها سخنان ما باید بر اساس تفکر باشد.

زهره: اگر خود فکر اشتباه باشد چه می‌شود؟

استاد گفت: یک دست محکم برای او بزنید.

زهره تعجب کرده بود.

استاد: ما در گفت‌وگو به این سؤالهای خوب نیازمندیم. ببینید بچه‌ها، علت اینکه ما نمی‌خواهیم حرف خیلی‌ها را قبول کنیم این است که به فکر آنها شک داریم. برای همین، روشی وجود دارد که سعی می‌کند اشکالات فکر و تفکر را کم کند.

علیرضا: استاد فکر چیه؟

ویدا: برو بابا، این رو که همه می‌دونن.

استاد: یک دست هم برای علیرضا بزنید. پس از تشویق علیرضا استاد ادامه داد: ما نیاز داریم همه‌ی چیزهایی را که می‌دانیم دوباره بهشون نگاه کنیم؛ مثل حرف‌ها، کلمه‌ها، سخن‌ها و علم‌ها. فکر و اندیشه را نمی‌شه در چند جمله توضیح داد اما این قدر بدون که فکر مثل دهان و دندان است که می‌خواد اطلاعات را اول خوب جویده و طعم آن‌ها را بفهمه و سپس



علیرضا: اما استاد من اونو فهمیدم.  
استاد خوشحال شد و گفت: قول می‌دم باز هم در موردش صحبت کنیم،  
چی می‌گفتیم؟

ساجده: روشی که کمک می‌کنه فکر ما خطا نکنه.  
استاد: بله، خطا نکنه یا کمتر خطا کنه. به اون می‌گن «منطق».

بعضی از بچه‌ها انگار حرف‌های استاد را نمی‌فهمیدند استاد متوجه آن‌ها  
شد، عذرخواهی کرد و گفت: ببخشید، داشت **گفت‌وگویی** ما خراب می‌شد  
چون در **گفت‌وگو** باید سعی کنیم در سطح همدیگر حرف بزنیم و مثال من  
کمی عجیب و غریب بود.

فاطمه چشماش درشت شد و گفت: **منطق!**!  
استاد: بله، این هم خودش دنیایه. ما منطق رو توی کارگاه آروم آروم  
باید یاد بگیریم.

سارا: می‌دونیم منطق چیه.  
مهران وسط حرفش گفت: اما اونو نفهمیدیم.  
استاد لبخند زد و گفت: ممکنه چون منطق اول دانستنی، و اگر دقیق  
بشیم شاید آن را بفهمیم.

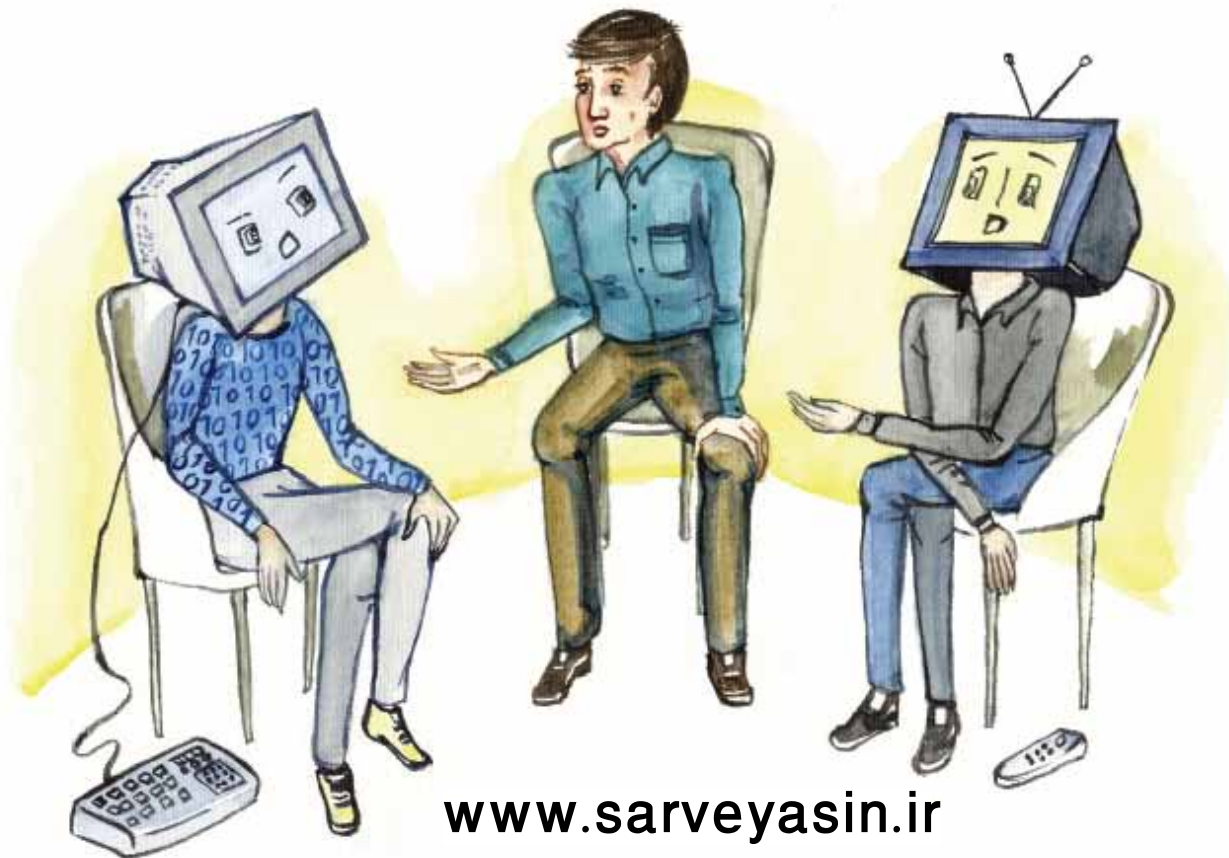
ساجده دستش رو بالا کرد و پرسید: استاد منطق کمک می‌کنه که به  
فکر همدیگر اعتماد کنیم؟

استاد: به شرط اینکه منطق مشترکی داشته باشیم.  
ویدا: حالا بیا درستش کن **منطق مشترک** از کجا بیاریم!  
همه خندیدند.

استاد: نگران نباش. این اتفاق داره می‌افته. ببینین بچه‌ها در همه‌ی  
کارگاه‌های نجاری دنیا با اره چوب را می‌برند، با رنده آن را رنده می‌کنن  
و با متر چوب را اندازه می‌گیرند. در اصل، رنده، اره، چکش و متر ابزاری  
هستند که برای تبدیل چوب در همه جای دنیا مورد استفاده قرار می‌گیرند.  
منتهی ممکن است هر کسی ابزار چوبی مخصوص خود را بسازد، ما در  
آینده در مورد منطق خیلی حرف می‌زنیم اما این قدر بدونید که ما از این  
ابزار و علم برای درست‌تر بودن فکرمان استفاده می‌کنیم.  
ویدا: درست مثل متر و خط‌کش؟



استاد مثال پیدا را تصدیق می کرد که مهران گفت: استاد پس نمی شه با  
تلویزیون و رایانه گفت و گو داشت؟!  
استاد: بچه های دیگه نظرشون چیه؟



[www.sarveyasin.ir](http://www.sarveyasin.ir)





برای دیدن همدیگه اومدن تلویزیون هم ساز خودش رو بزنه ؟  
ساجده: فکر نمی کنم چون گفت وگو نیست.  
فاطمه: حالا کی گفته در مهمونی گفت وگو باشه.

علیرضا بدون مقدمه گفت: شاید اگر برنامه زنده باشه  
استاد دوباره از او خواست عجله نکند و حتماً اجازه بگیره. بعد ادامه  
داد: حرف علیرضا درسته. ولی آیا درسته در یک مهمونی که چند نفر



استاد : اولاً عبادت؛ یعنی بندگی و اکثراً به جای نیایش این کلمه را هم به کار می‌برند. در مورد بندگی بعداً مفصل حرف می‌زنیم اما، نیایش اگر با ایمان کافی باشد متوجه می‌شی که خدا با تو سخن می‌گه و توهم با او سخن میگی. کافیه به همین نماز توجه کنی. در نماز ما ابتدا به حمد خدا می‌پردازیم و حتی از او هدایت می‌خواهیم.

استاد ادامه داد: بچه‌ها **گفت‌وگو** از بهترین و عالی‌ترین کارهای انسانی است و حیفه که مهمونی بریم و دسته جمعی تلویزیون ببینیم یا تلویزیون تمرکز ما را کم کنه. آیا ما در نماز یا نیایش **گفت‌وگو** نمی‌کنیم؟  
ساجده : بله ما با خدا **گفت‌وگو** می‌کنیم.  
سارا : اگه ما در عبادت با خدا **گفت‌وگو** می‌کنیم پس باید صدای خدا را بشنویم.



ویدا : یعنی این یک گفت و گوی خیالیه؟  
استاد : اصلاً این طور نیست . دانشمندان و متفکران بزرگ تنهایی  
و در خلوت خود کلی آگاهی جدید بدست می آرن ....

استاد: دقیقاً. اما ما اولش مصاحبه‌ی درونی داریم و باید مدت‌های مدید در بیرون خودمون **گفت‌وگو** و تمرین کنیم تا جای مصاحبه‌ی درونی را بگیره.

علیرضا با تعجب: مصاحبه‌ی درونی؟!  
استاد: بله، ما در مورد منیت خودمون سؤال می‌کنیم مثلاً آگه بعد از این کلاس بیرسم آیا شما به مهم بودن یا نبودن من پی بردید؟ آیا من چطوریم؟ من چقدر مهمم و ...  
همه خندیدند و با همدیگه زمزمه کردند: اینکه همش شد «من» .

مهران: چون فکر می‌کنن.  
استاد: بله آنها فکر می‌کنن. ولی همین نتایج فکر از **گفت‌وگویی** هست که در درون آنها ایجاد شده. ما با خدا باید از راه‌هایی که خود او از طریق پیامبران و کتاب‌های مقدس به ما نشان داده است **گفت‌وگو** کنیم. کسی می‌دونه چرا؟  
سارا دستشو بالا کرد: تا با منطق **گفت‌وگویی** با خدا آشنا بشیم.  
استاد خیلی خوشحال شد و گفت: یک دست خیلی محکم براش بزنید.  
ساجده: پس ما **گفت‌وگویی** درونی با خود هم داریم؟





استاد: بله، من کمی بزرگنمایی کردم. اما حقیقت اینه که اکثراً خیلی به «من» (خودشون) فکر می‌کنن برای همین نمی‌تونن **گفت‌وگو** داشته باشند.

مهران: یعنی در **گفت‌وگو** «من» مهم نیست؟

استاد گفت: نظر شما چیه؟

همه سکوت کردند، استاد ادامه داد: در **گفت‌وگو** «ما» مهمه. از من و شما «ما» درست میشه. **یک متفکر به «من» فکر می‌کنه اما منیت نمی‌کنه** پس مهران! جمله‌ی درست اینه: در **گفت‌وگو** منیت کردن با ارزش نیست.

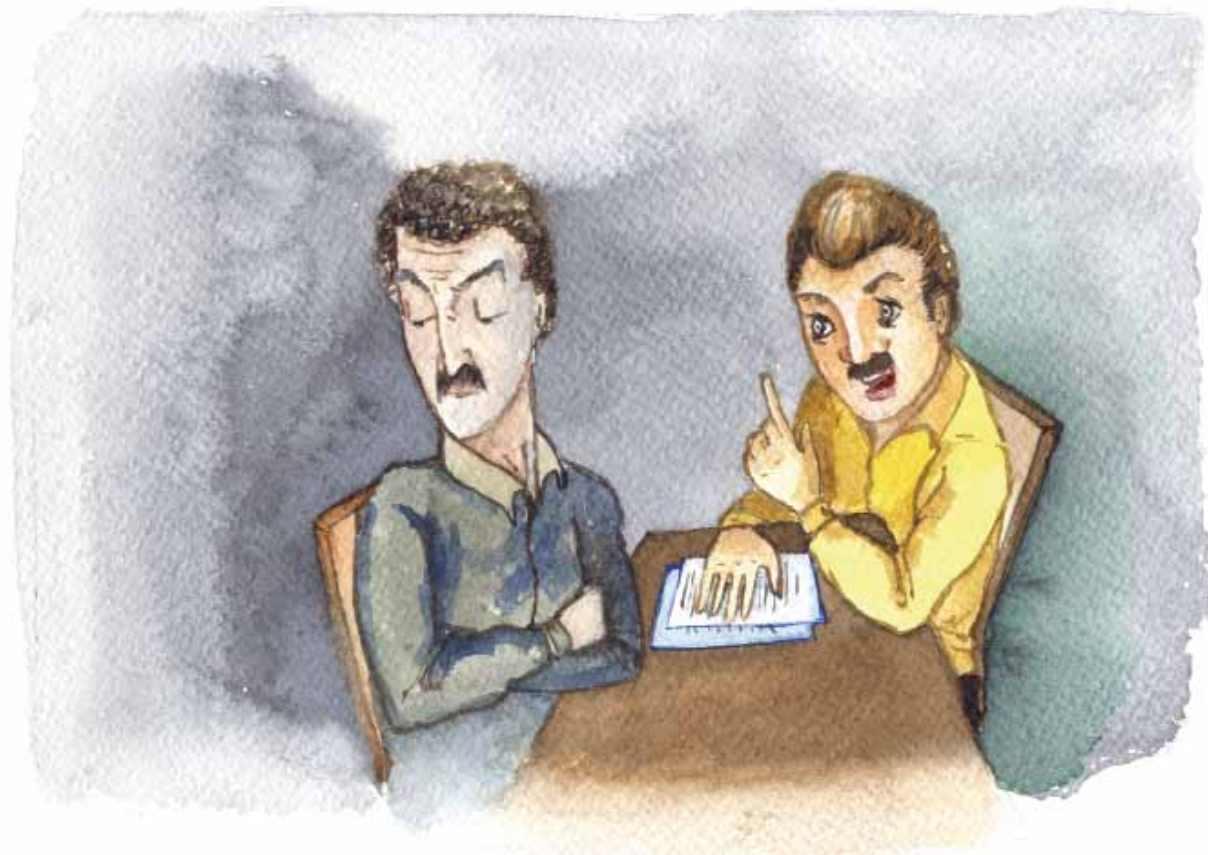
ویدا: مگه منیت باعث چی میشه؟

استاد: باعث پیش داوری و حتی کور شدن می‌شه.

علیرضا: پیش داوری چیه؟

صدای خنده‌ی بچه‌ها بلند شد.

استاد: یعنی اینکه بدون شنیدن و توجه دقیق و درست نظر بدهیم، در این حالت احتمال کمی داره نظر ما درست از آب در بیاد.



علیرضا: آدم‌هایی که منیت دارند یعنی مغرورند دیگه؟  
استاد: بله و آدم‌های مغرور اکثراً به کسی اعتماد ندارند و چون خودشون  
رو برتر می‌دونن، سعی نمی‌کنن حرفای دیگران رو درست بشنوند و اگر هم  
بشنوند فقط به نفع خودشون آن‌ها را قبول می‌کنند.

علیرضا با حرکت سر نشون داد موضوع را فهمیده.

ساجده: پس استاد می‌توانیم بگیریم بهترین روش آموزش، استفاده از گفت‌وگو است؟

استاد گفت: نظر بقیه چیه؟

همه‌ی بچه‌ها با این روش موافق بودند اما استاد بر خلاف آن‌ها فکر می‌کرد و گفت: نه.

همه با تعجب گفتند: نه؟!

استاد: بهترین روش یادگیری روش گفت‌وگو است.

ویدا: ساجده هم همین را گفت.

استاد دوباره پرسید همه موافقین؟ خود ساجده و مهران گفتند: نه.

ساجده: استاد مگر بین آموزش و یادگیری رابطه نیست؟

استاد: رابطه است اما ممکنه معلم یا مدرس از اول تا آخر کلاس، درسی را آموزش بده و در آخر هم جواب دوسه تا سؤال شاگردان را هم بده، ممکنه حتی خیلی‌ها صدای اونو ضبط کنند یا تمام مطالب را بنویسند ولی کاملاً مطلب را نفهمند و یاد نگیرند ضمناً ممکنه ما در آینده، امکانی را پیدا کنیم که بدون رد و بدل کلام، گفت‌وگو کنیم. من قبلاً به کلاسی می‌رفتم که گاهی سؤالی برایم پیش می‌آمد استادم قبل از اینکه سؤال کنم جوابش را می‌داد و حتی گاهی عکس این قضیه اتفاق می‌افتاد.

سارا: پس این جزوه برداری ما غلطه؟

استاد: نه، اما بهتره اول خوب بشنوید و به جای جزوه برداری، نت برداری کنید.

علیرضا: نت موسیقی؟!



چند تا از بچه ها با لبخند به علیرضا نگاه کردند.  
استاد هم با لبخند گفت: نه، یعنی از مواردی که  
گفته میشه قسمت‌هایی را برای یادآوری بنویسیم و  
از نوشتن جزء به جزء آن خودداری کنیم مگر اینکه  
مطلب فنی و علمی باشه و لازم باشه مطالب آموزشی  
عیناً نوشته و ذخیره شوند.  
زهره: پس استاد، در اکثر کلاس‌های درس ما  
گفت‌وگو معنی نداره.





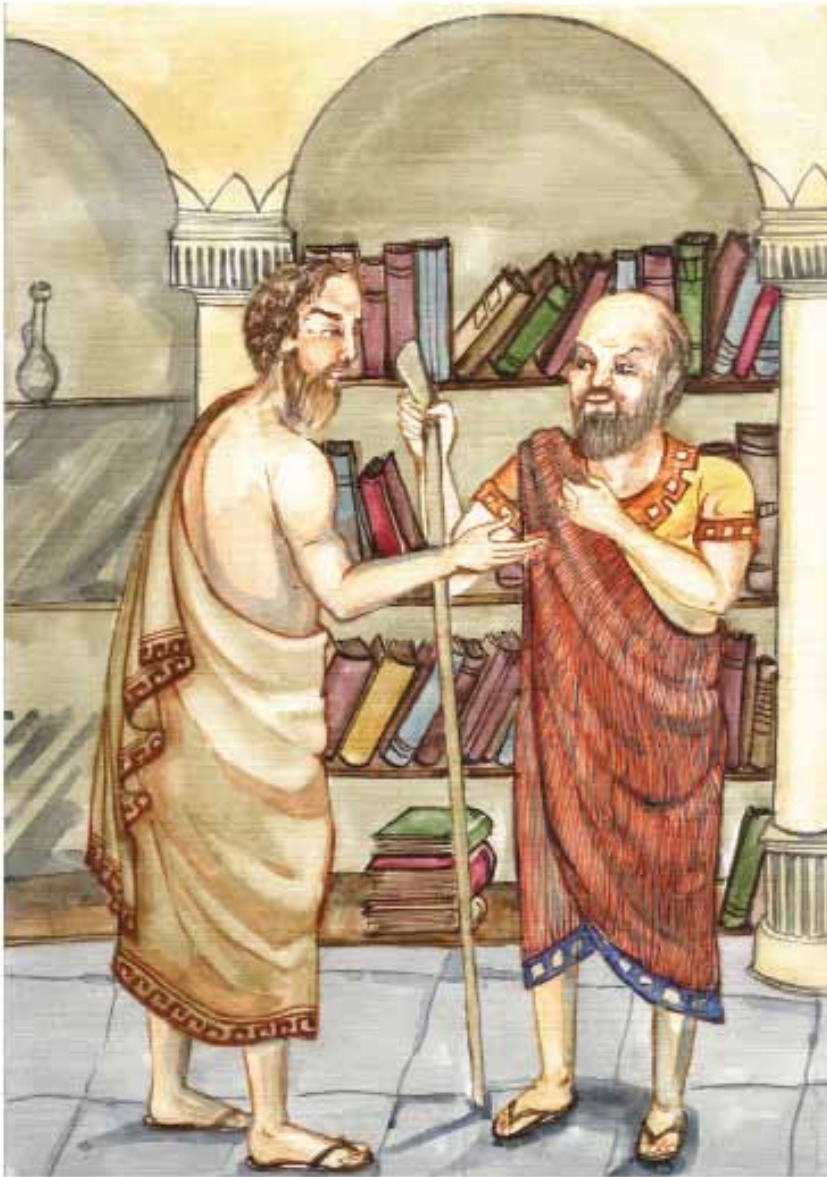
ساجده ادامه داد: آخه بچه‌ها وقت کلاس را با سؤالهای بیخودی می‌گیرند. معلم هم با این همه شاگرد اگه بخواد گفت‌وگو کنه چی می‌شه!؟



چطوری چیز یاد می‌گیرد)  
استاد: سقراط گفته من از شاگردانم همان قدر می‌آموزم که به ایشان  
می‌آموزم.  
مهران: سقراط؟!  
همه‌ی بچه‌ها تأکید کردند سؤال او نا هم هست.

استاد: اگه بچه‌ها روش درستِ گفت‌وگو را یاد بگیرند اصلاً همه‌مهمه‌ایی  
صورت نمی‌گیره، چون سؤالی که یکی از اعضای کلاس می‌پرسه ممکنه  
سؤال بقیه هم باشه. برای همین اگه بچه‌های توی کلاس یاد بگیرند  
حرف‌های همدیگر رو گوش کنند مطمئناً به گفت‌وگو نزدیک می‌شوند و  
حتی معلم هم از او‌نا چیز یاد می‌گیرد.  
علیرضا با چشم‌های درشت: استاد؟! (منظورش این بود که معلم





استاد: دیدید سؤال مهران، سؤال شما هم بود. سقراط یک فیلسوفه.

فاطمه: فیلسوف!؟

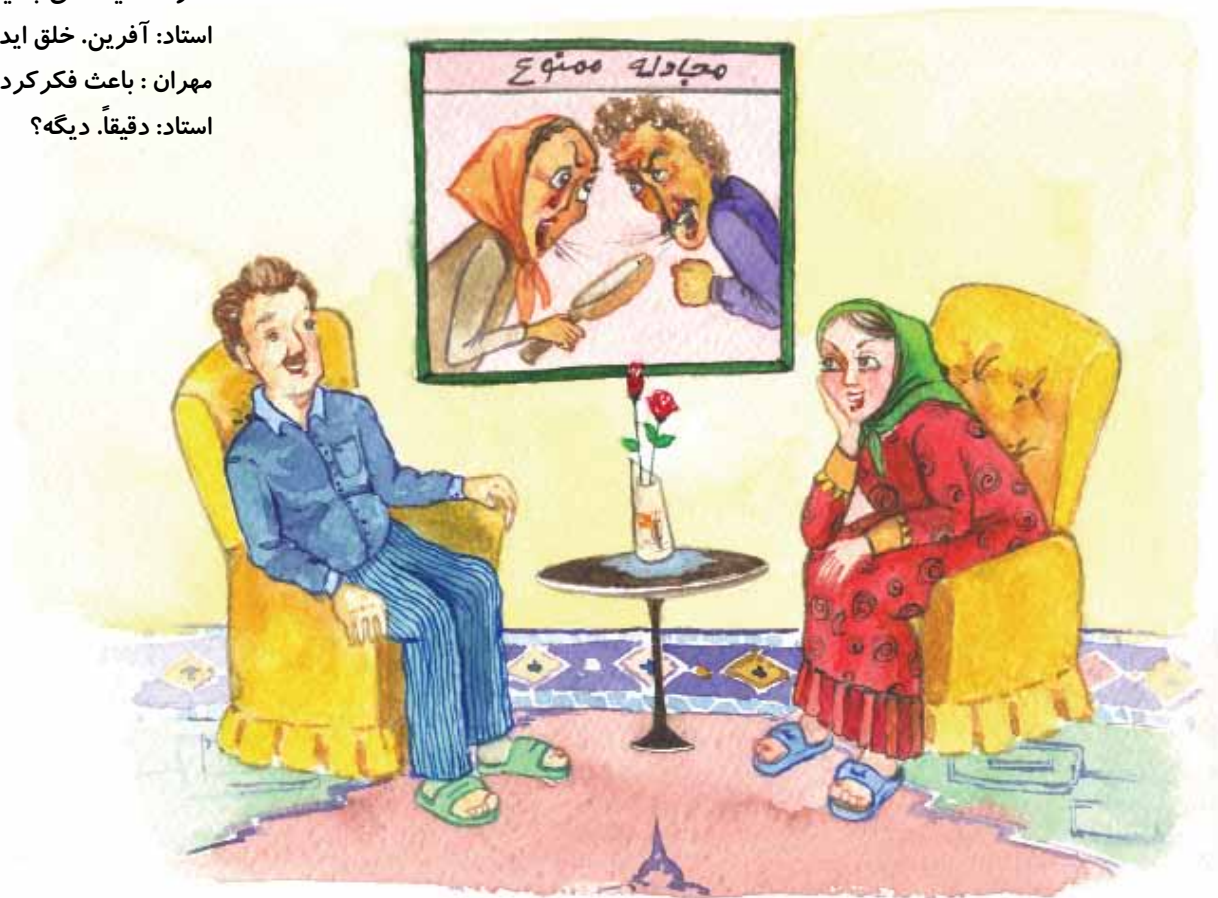
ساجده: یعنی کسی که همه چیز رو می دونه؟

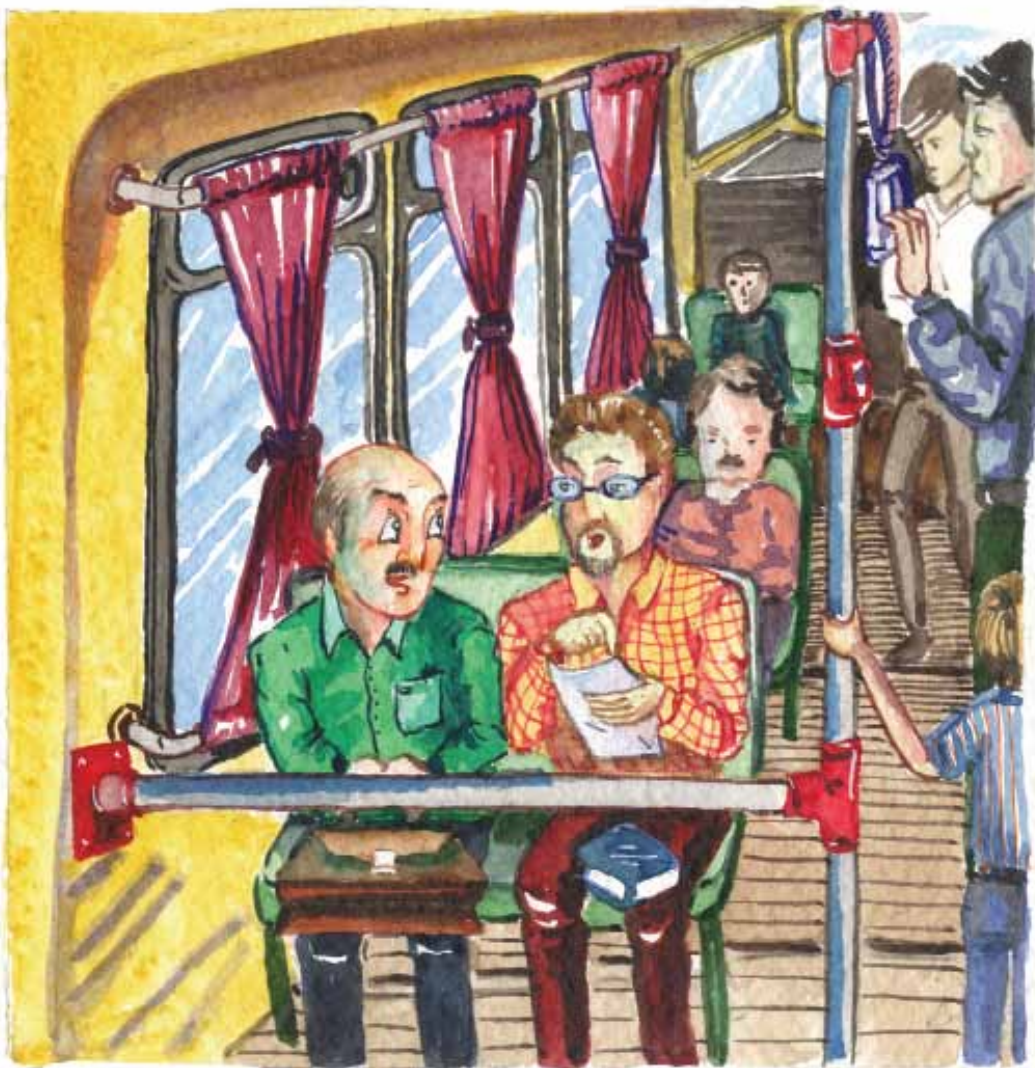
استاد: فیلسوف کسی است که دوست داره بدونه. بعداً در

موردش خیلی حرف داریم بزنیم.

sin.ir

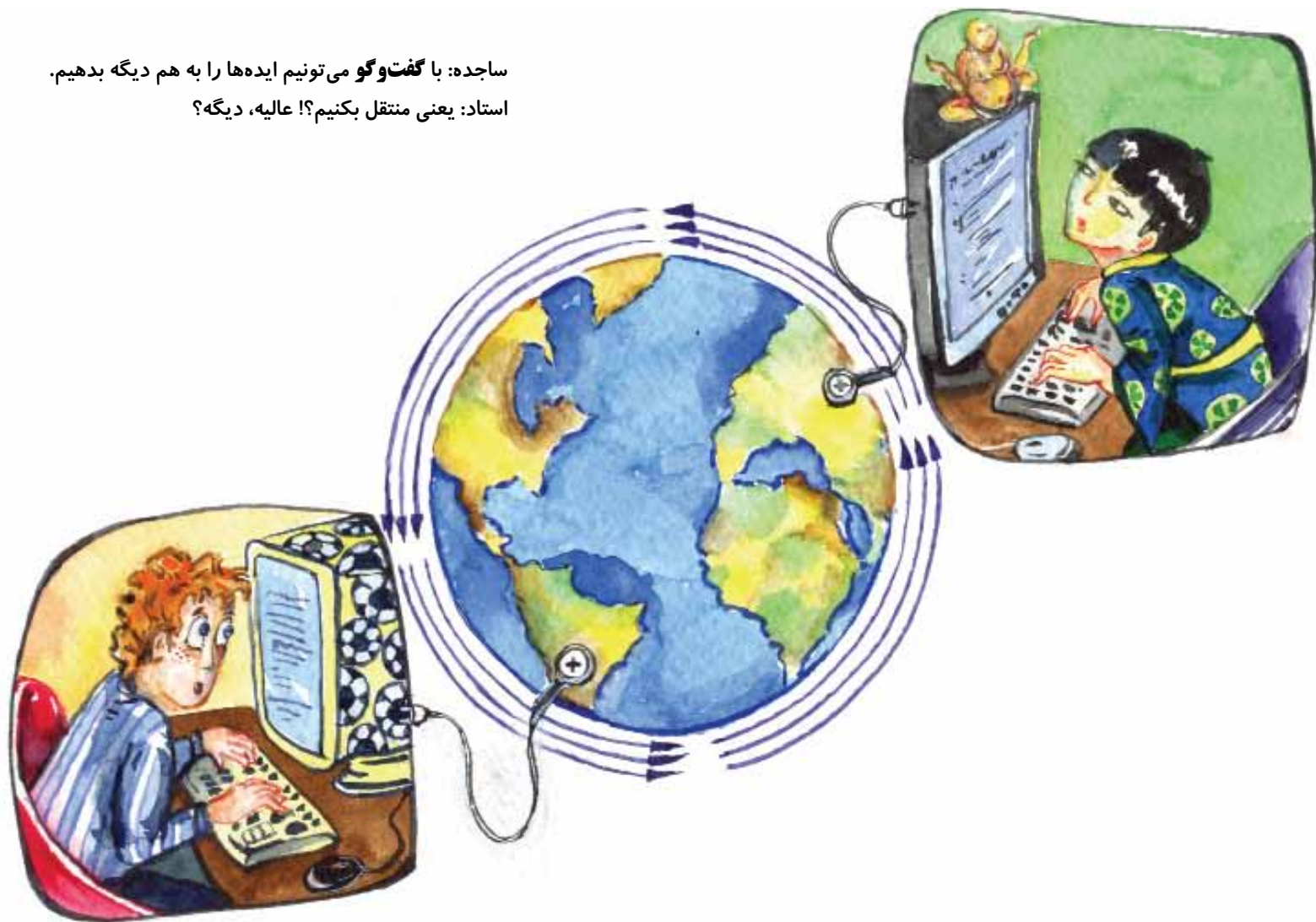
استاد: خب حالا چی بود نتیجه‌ی کلاسمون؟!  
سارا: ما ایده‌های جدید رو توی گفت‌وگو پیدا می‌کنیم.  
استاد: آفرین. خلق ایده‌های نو، دیگه؟  
مهران: باعث فکر کردن می‌شه.  
استاد: دقیقاً. دیگه؟





زهرا: با گفت‌وگو با هم ارتباط پیدا می‌کنیم.  
استاد: بله ارتباط بیشتری پیدا می‌کنیم، دیگه؟

ساجده: با گفت و گو می تونیم ایده ها را به هم دیگه بدهیم.  
استاد: یعنی منتقل بکنیم؟! عالی، دیگه؟



علیرضا: با گفت و گو مشکلاتمون رو حل می کنیم.

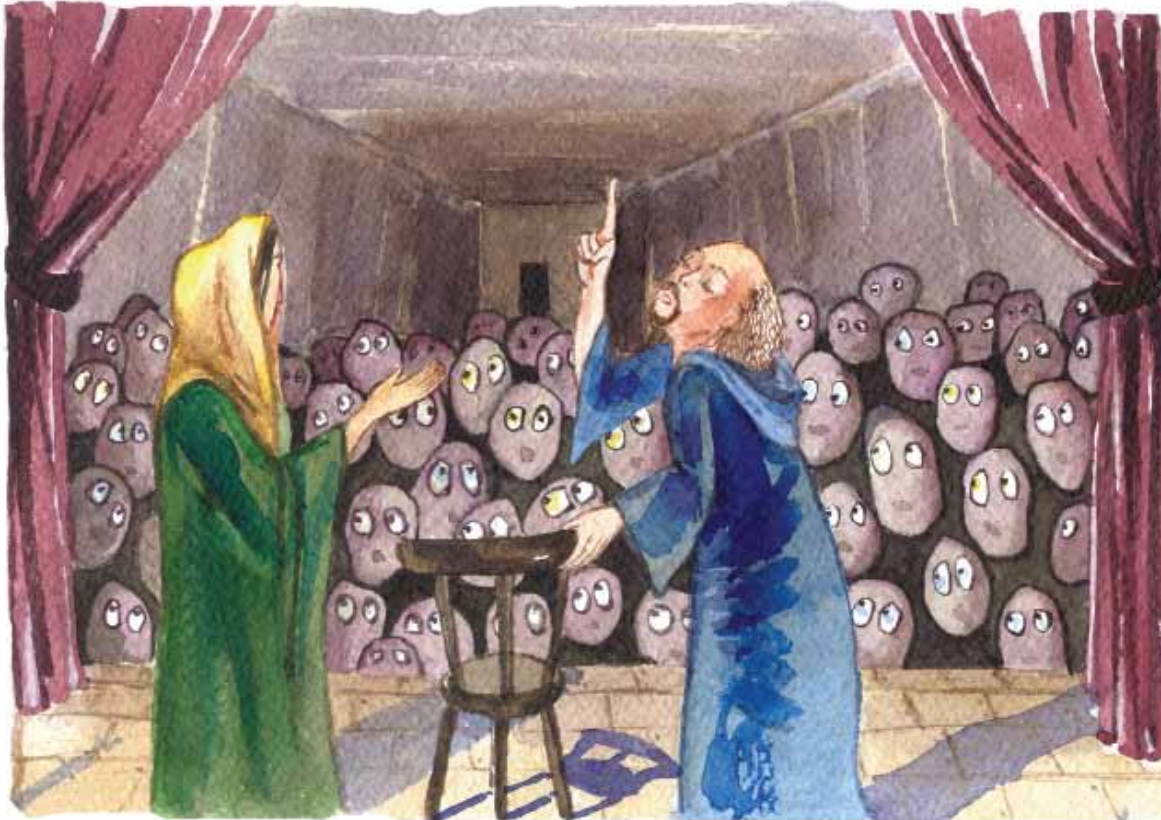
استاد: عالییه، دیگه؟

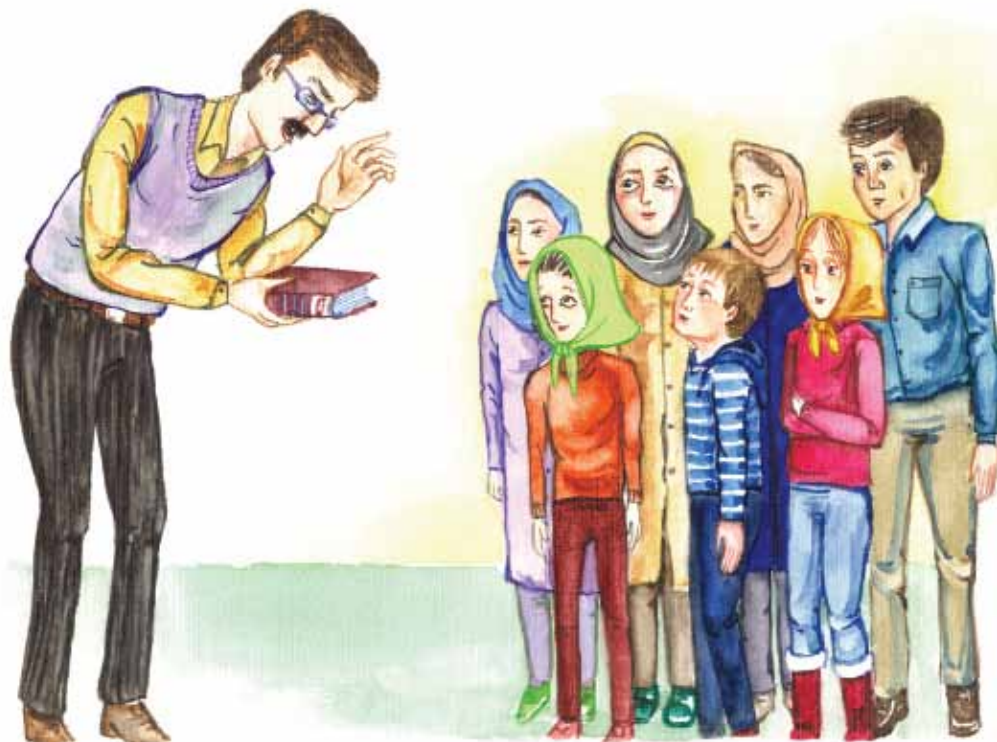
ویدا: فقط آدم های عاقل می تونن گفت و گو کنن.

استاد: لازمه ی گفت و گو عقله.

و ته کلام؛ گفت و گو کاری هنرمندانه است و هنرمندا هم سعی

در گفت و گو دارند، گفت و گو به زبان آوردن رقیب است نه از میدان به در کردن او. در گفت و گو ما به اندازه ی فهم طرف مقابل حرفهایمان را می گوئیم. گفت و گو حرف زدن نیست؛ حرف ساختگی یا لبخند ساختگی گفت و گو را خراب می کنه. ضمناً باید بگم اگر دوطرف گفت و گو به صورت منطقی عیب های هم را گفتند طرفین باید آن عیب رو برطرف کنند.





حالا سؤال‌های هفته‌ی بعد را می‌نویسم، یادتون باشه هر روز روی یک سؤال فکر کنید و جواب آن را بنویسید حتی اگر جواب سؤالی را کاملاً بلد بودید بازهم باید روی اون فکر و تحقیق بکنید.

۱. منطق به چه دردی می‌خورد؟ اصلاً منطق چیست؟ آیا منطق با فهمیدن ارتباط دارد؟
  ۲. چرا ما برای نتیجه‌گیری نیاز به منطق داریم؟
  ۳. آیا به کسی که حرف‌ها را گوش نمی‌کند و آن را نمی‌فهمد و در حرف و عمل غلط خود پافشاری می‌کند آدم بی‌منطق می‌گوئیم؟
  ۴. منطقی که برای تبدیل چوب به میز باید به کار ببریم چه نوع منطقی است؟
  ۵. آیا ممکن منطق ما آدم‌ها با یکدیگر تفاوت داشته باشد؟
  ۶. آیا ممکن منطق مشترک هم داشته باشیم؟
- ضمناً برای جلسه بعدی همه شما یک فرهنگ لغت فارسی تهیه کنید و به کلاس بیارید